

متن پرسش

کتاب؛ انسان و باز انسان تالیف استاد اصغر طاهرزاده. گفت و گو با طاهرزاده چیزی شبیه نماز خواندن است. تا می‌آیی حرفی بزنی یا بهتر بگویم وقت حرف زدنت که می‌رسد (مثل رسیدن وقت نماز) بدنت شروع می‌کند به لرزیدن البته من وقت نماز که می‌شود بدنم بیش از اندازه ثابت می‌نماید! منظورم چیزی است که دربارهی اولیا شنیده‌ایم که هرگاه وقت نماز می‌شد رنگ از رخسارشان می‌پرید و رعشه بر سر تا پایشان می‌افتاد! چرا که قرار است هست و نیستت بر ملا شود! در محضر طاهرزاده نمی‌خواهیم همانی باشیم که پیش دیگران هستیم! همانی که دائماً آرایشش یا گریمش می‌کنیم تا مبدا نقصی از ما پیدا شود و دست‌آویز این و آن! البته هیچ‌کس لنگ آن نیست و دام نیانداخته تا نقص‌های ما را دست‌آویز خود کند ولی خب ما ترجیح می‌دهیم اینگونه فکر کنیم چرا که خدای جهان امروز یعنی تکنیک نقص‌ها را (نقص ظاهر را) بهیچ عنوان فراموش نمی‌کند و از صغیره و کبیره‌ی آن نمی‌گذرد! ولی خب طاهرزاده است! و ما که می‌دانیم ریاکاریم و پر از نقص انتحار می‌کنیم و دست به کار خطایی می‌زنیم! بر ملا کردن خود پیش کسی که بنده‌ی خدای دیگری است یا لااقل تیغش می‌برد! کار خطرناکی می‌کنیم و برای چند دقیقه ما بی‌دست و پاها دست و پا را از تکیه‌گاه‌ها جدا می‌کنیم! کاری شبیه نماز خواندن! چرا که از گریم کردن خود له و لورده شده‌ایم و دربردر رحمن و رحیمی می‌شویم اولیا وقت نماز که می‌شد می‌گفتند: وقت ادای امانت آمده! گویا اولیا فقط امانتداران عجز بودند و هر باره عجز را در پیشگاه می‌آوردند با طاهرزاده می‌شود امانت‌دار شد و با بیم و امید از سر عجز با او سخن عاجزانه گفت

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: آیا جز آن است که زبان اشاره، زبانی است که به چیز مشخصی که ابژه به حساب آید؛ اشارت ندارد؟! و در عین حال «آن قدر هست که بانک جرسی می‌آید». گویا باید روشن می‌شد در این تاریخ در اردوگاه جبهه انقلاب حضرت روح الله چنین گفته‌هایی هم هست که دیروز و امروز و فردا را به هم می‌پیچد به طوری که معلوم نیست چه شد!! موفق باشید